

شہید محمد جعفر حسینی نژاد



از تبار علی
سماں جامع سرداران و دوزخ شہیدان بوئحر

نام پدر	حاجی
تاریخ تولد	۱۳۳۹/۰۱/۰۹
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۵/۰۲
محل شهادت	تنگه دربند
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	پاسداروظیفه
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دیپلم
مدفن	باغک

زندگینامه

زندگینامه شهید

پدرش حاجی فرزند حیدر اهل هلیله به شهرت حسنی نژاد می باشد که از هلیله بسوی چاه تلخ واقع در بخش ساحلی از نوار مرزی تنگستان مهاجرت می نماید.

از بخش ساحلی به بخش مرکزی تنگستان کوچ کرده و پس از مدتی اقامت در قباکلی، خاک باغک را برای سکونت انتخاب می نمایند و در قریه شمشیری ماندگار می شوند.

شهرت حسنی نژاد با گذشت ایام بنا به دلایلی مانند بی دقتی مأمور ثبت به حسن نژاد، حسین نژاد و حسینی نژاد تغییر می یابد.

قریه محل سکونت را بدان جهت شمشیری گفته اند که در زمان درگیری بنا گردیده است. بدین لحاظ این قریه که در زمان درگیری بوجود آمده را شمشیری می گویند.

پدر شهید بخاطر طهارت و تقوایش، ایمان و تعبدش و ساده زیستی مورد احترام خاص و عام بود. کم صحبت بود و بدین دلیل مرتکب غیبت نمی شد.

ملازم مسجد بود و صدای اذان و مناجات شبانه اش تا اواخر عمر با برکتش طنین انداز بود. مادر شهید سوگل نام دارد وی از طایفه پوربهی است در پاکدامنی و عفت معروف است در دامن چنین مادری و تحت تربیت چنین پدری فرزندی پرورش می یابد که با شهادت، زحمات پدر و مادر خود را پاس می دارد.

پدر و مادر شهید هر دو مرحوم شده اند.

ولادت:

نهمین روز از دومین ماه فصل بهار سال ۱۳۳۹ گذشت که صفحه اول زندگی مردی از تبار خورشید ورق خورد.

او نازکای چشم را سلانه وار به روی خاکیان باز کرد تا با خیل این منزل موقت توشه ای برای خانه ابدیت برچیند.

در گوشه خانه ای گلی که سقفش از قامت درختان مرده و دیوارش از اختلاط خاک و آب و گاه قد علم کرده است در قریه شمشیری باغک صدای اذان و اقامه نوید بخش حضور فرشته ای از جنس نور است.

فرزند متولد می شود و خاله اش دایه گری او را بر عهده دارد. خاله مولود که برادری را در جوانی بنام جعفر از دست داده است ضمن شور با والدین طفل نام جعفر را برای او انتخاب می کند.

نامی که اکثر شیعیان برای فرزند خود انتخاب می نمایند اما براستی جعفر کیست؟ و تاریخ جعفر را چگونه معرفی می کند.

در لغت نامه دهخدا آمده که جعفر فرزند علی ابن ابیطالب (ع) است و او در واقعه کربلا به شهادت رسیده است.

امام ششم شیعیان ستاره پرفروغ از آسمان ولایت نیز جعفر نام دارد. امام جعفر (ع) لقبش صادق است وی مناقبش از حد فزون و فضایلش گران تا گران عالم را در نور دیده است.

حضرت علی (ع) نیز برادری بنام جعفر داشته است که سن و سالش از حضرت علی (ع) بیشتر است او را جعفر طیار می گفته اند. لقب طیار را پیامبر برای او انتخاب می کند.

پیامبر اسلام حضرت محمد(ص) دست بر شانه جعفر نهاد و فرمود: سزد که خداوند دو بال به تو دهد تا با ملائکه پرواز کنی.

مسلم ابن عقیل نیز برادری بنام جعفر داشته است که در واقعه کربلا به شهادت رسیده است.

از چهار مرد الهی نامبرده شده که اسم آنها جعفر بوده است بهتر است بدانیم که همه آنها به شهادت رسیده اند و انتخاب این اسم برای این مولود چه با مسمی بوده است.

بازیهای کودکان:

سبک بازیهای کودکان در شهر و روستا تحت تأثیر شرایط محیطی بسیار متفاوت است در شهرها در صد بالایی از کودکان با اسباب بازیهای ساخت شرکتهای سازنده این لوازم بازی می کنند اما در روستا در صد بالایی از کودکان خود اسباب بازی می سازند و با آن بازی می کنند.

این شیوه یعنی ساختن اسباب بازی موجب بروز خلاقیت در کودکان می گردد.

محمد جعفر حسین نژاد نیز اسباب بازی آماده نداشته است تا خود را سرگرم آن نماید بلکه مانند دیگر کودکان همبازی خود نسبت به تهیه آنها اقدام می کرده است. که در زندگینامه نعمت الله پولادی به طور کلی اشاره گردید. یکی از بازیهای که شهید خیلی به آن علاقه داشته است «کوس چار» است.

کوس چار یک بازی سنتی است که تعداد زیادی می توانند در آن شرکت داشته باشند این بازی بوسیله خشت که در آن سوراخهای معین در چهار ردیف بوجود می آید و چهار چوب صیقل داده از درخت خرما که نقش تاس را ایفا می کند انجام می پذیرد.

امرار معاش:

یکی از عواملی که روحیه معنوی جوانان را تقویت می کند و آنها را از هرگونه خلاف بر حذر می دارد تغذیه سالم و حلال است.

محمد جعفر حسینی نژاد در مستمندترین خانواده ها چشم به جهان گشوده است. او جبین غرق عرق پدر را در گرمای طاقت فرسای قلب الاسد در مشاغل ساده کارگری مانند خشت زدن، کشاورزی مانند درو کردن دیده است.

او دوری چند ماهه پدر از منزل را لمس کرده و دستهای پینه بسته او را مشاهده نموده است که در عین نداری معین مدد جویان بوده است.

روزی بدست آمده از چنین راهی است که خورنده آن شکرگزار نعم الهی است این مال مخمس و حلال در سفره

ای است که مقدمه خوان وسیع الهی می گردد و محمد جعفر نزد پروردگار خویش روزی می خورد.

تحصیلات:

مقطع ابتدایی:

محمد جعفر حسینی نژاد تحصیلات ابتدایی خود را در سال ۱۳۴۵ در مدرسه دادگر باغک آغاز می کند. مدرسه ای که اکثر شهدای باغک در آن تحصیل نموده اند.

همکلاسیهای وی نظم و ادب را از ویژگیهای خاص او می دانند، شور و عشق و علاقه وافر او به درس نیز از مشخصه های وی بوده است.

اما دوره ابتدایی شهید با زحمت و سختی بسیار طی می گردد. در خانواده ای که فقر بیداد می کند، تحصیل تحت الشعاع قرار می گیرد. با هزاران گرفتاری دوره ابتدایی در روستای باغک طی می شود و از ادامه تحصیل در دوره راهنمایی منصرف می گردد.

تحصیلات راهنمایی:

پس از اتمام دوره ابتدایی در مدرسه دادگر باغک محمد جعفر بنا به صلاحدید پدر به علت ضعف بنیه مالی ترک تحصیل می کند. اما پس از مدتی با ترغیب برادر و علاقه خویش تحصیلات راهنمایی خود را در مدرسه شبانه روزی سعدی بوشهر پی می گیرد، گرچه پدر نمی تواند مخارج تحصیل فرزندش را تأمین نماید اما برادر محمد جعفر مخارج وی را تقبل نموده است.

با دلسوزی برادرش تحصیلات خود را در دوره راهنمایی نیز پشت سر می گذارد. آنچه از او در این دوره به یاد مانده است اخلاق و رفتار خوب و پسندیده این شهید والا مقام است.

تحصیلات متوسطه:

محمد جعفر حسینی نژاد دوره متوسطه خود را در دبیرستان سعادت بوشهر پشت سر می گذارد نصرالله اسدی در آن دوره مدیر دبیرستان بوده است. این دوره از دوران تحصیلی شهید مصادف با اوجگیری انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی بوده است و همراه با دیگر همکلاسیهای خود در زمان اوجگیری مبارزات مردمی علیه رژیم شاه دست به اعتصاب غذا می زند و این اعتصاب به مدت سه روز در هنگام تحصیل در دبیرستان سعادت ادامه داشته است و در آن زمان صادق میگلی به شهادت می رسد. زمانی که در دبیرستان سعادت به تحصیل مشغول بوده عضو انجمن اسلامی دانش آموزی دبیرستان بوده است.

سال ۱۳۶۱ مدرسه را رها می کند و در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور پیدا می کند. حضور او در جبهه مقارن با زمان ثبت نام دانشگاه و تربیت معلم می گردد. برادرش طی نامه ای از او می خواهد مدارک را جهت ثبت نام در تربیت معلم ارسال نماید که موفق نمی گردد.

طی نامه مورخ ۶۱/۵/۶ به شماره ۳۶۳۹ سپاه پاسداران بوشهر که به امضای آقای فتح الله محمدی سرپرست وقت سپاه پاسداران بوشهر رسیده نامبرده به عنوان رزمنده دفاع مقدس به دبیرستان سعادت معرفی می گردد. شهید در سال تحصیلی ۶۱ - ۶۰ دیپلم خود را در رشته اقتصاد اجتماعی دریافت می کند.

جبهه و جنگ:

محمد جعفر حسینی نژاد در تاریخ ۲/۱۲/۶۰ دوره آموزشی خود را در کازرون آغاز و در تاریخ ۲۱/۱۲/۶۰ این دوره را تمام نمود و به عضویت ارتش بیست میلیونی در آمد و بسیجی بودن را از افتخارات خود کرد.

پس از دوره آموزشی داوطلبانه در جبهه های شوش، رقایبه، خونین شهر و جاده فکه مشغول خدمت گردید و با عنوان بی سیم چی در عملیاتهای فتح المبین و بیت المقدس شرکت جست.

حضور داوطلبانه ایشان در میادین نبرد به مدت سه ماه و نه روز ادامه می یابد

چون شهید عشق و علاقه وافری به سپاه پاسداران داشت دوران سربازی خود را در آن نهاد مقدس آغاز می نماید. وی دوره آموزشی دوران سربازی خود را در تاریخ ۶/۲/۶۲ در کازرون شروع و ۲۶ خردادماه همان سال به پایان می برد.

پس از اتمام دوره آموزشی در تاریخ ۳۱/۳/۶۲ از خانواده جدا می شود و در تاریخ ۱/۴/۶۲ در اختیار پادگان جلدیان در غرب قرار می گیرد.

وی جمعی گردان کمیل از تیپ المهدی بود. فرماندهی گردان را شهید بهمن زادگان از اهالی جهرم فارس بر عهده داشته است.

عملیات والفجر ۲ آغاز شد و شهید محمد جعفر حسینی نژاد سعادت حضور در این عملیات را بدست آورد. مختار بهرانی از همزمان شهید که از روستای باغک است نقل می کند: تا پادگان حاج عمران با هم بودیم. من تیر بار چی بودم و او بی سیم چی، منطقه بسیار صعب العبور بود، چون کوهستانی بود مهمات را با چهارپا به منطقه منتقل می کردند و نیروها با پای پیاده کیلومترها را طی نمودند مسیر تمام سرازیری بود و برگشتن از این مسیر آن هم پس از یک عملیات کوهستانی بسیار سخت و طاقت فرسا بود.

شب عملیات فرا رسید. محمد جعفر را به آغوش کشیدم و از یکدیگر خداحافظی نمودیم. سه شبانه روز از عملیات گذشت و در این مدت هرگز یکدیگر را ندیدیم، شب چهارم بود به بالای تپه کله قندی رفتم به سنگری رسیدم رزمنده ای دیدم که خوابیده است، چهره ای سیاه و گبود شده و تنی خسته او را به خوابی عمیق فرو برده است، با کمی دقت متوجه شدم که او دوستم محمد جعفر است، خستگی ناشی از عملیات آن هم با کمترین آذوقه در یک جنگ پیایی چهره همگان را عوض کرده بود. نخواستم او را بیدار کنم کنار او لحظاتی بسر بردم که از خواب پرید و مرا کنار خود احساس کرد بی مهابا یکدیگر را در آغوش گرفتیم. خدا را شکر کردیم که یکدیگر را سالم ملاقات نمودیم، این خوشحالی زاید الوصف خستگی را از تنمان بیرون کرد، آینه ای در جیب داشت بیرون آورد و در آینه به تماشای خود نشستیم گرد و غبار میدان جنگ رخسارمان را طوری دیگر نقاشی کرده بود.

باری دیگر یکدیگر را در آغوش کشیدیم و خداحافظی نمودیم که چند روز بعد در تاریخ ۲/۵/۶۲ از شهادت او مطلع گردیدم.

پس از عملیات وقتی که محمد جعفر به همراه شهید بهمن زادگان فرماندهی گردان از تپه پایین می آمدند در تنگه دربند مورد حمله دشمن قرار می گیرند و هردو به شهادت می رسند. وی در زمان شهادت ۲۳ سال و ۳ ماه و ۱۴ روز از عمر خود را پشت سر می گذشت.

همزمان وی را می توان مختار بحرانی، صفر شمس، عبدالکریم پولادی و غلامرضا شمسی نام برد.

تشییع جنازه و تدفین:

پس از ۲۱ روز که از شهادت محمد جعفر حسینی نژاد گذشت پیکر پاک و خونینش که در تنگه دربند با خونابه خود غسل نموده بود از مرکز شهرستان به سوی زادگاهش روستای باغک با حضور اقشار مختلف مردم تشییع گردید و در تاریخ ۲۳/۵/۱۳۶۲ در کنار شهدای دیگر در بهشت عسگری باغک به خاک سپرده شد.

شهید محمد جعفر حسینی نژاد اولین شهید سال ۶۲ و ششمین شهید در میان دیگر خونین کفنان باغک است.

سجایای اخلاقی:

محمد جعفر حسینی نژاد همانند دیگر شهدا و جوانان پاکباخته عاشق مرگ سرخ یعنی شهادت در راه خدا بود. آنقدر که برای جاودانه نمودن عشقش می سوخت و آنچه لازمه این عشق بود مهیا می کرد. وی طی بازدیدی که از بهشت زهراي کازرون داشته است برای برادرش چنین می نویسد «باری برادر جان ما رفتیم به بهشت زهراي کازرون چقدر جای باصفایی، انسانها همیشه بوسیله همین راهها به راه راست هدایت می شوند و انسان کوشش می کند راه این شهدای غرق در خون را ادامه دهد که بوسیله همین شیر مردان بود که ایران را ایرانی شاد و خرم و سرافراز کردند. بار خدایا این شهدای ما را با شهدای زمان امام حسین (ع) محشور کن»

زندگینامه خود را که با دست خط خود در جبهه نبرد نوشته است بیانگر این عشق الهی است.

او مداح بود و با اهل بیت عصمت و طهارت خو گرفته بود، حتی نوحه ای که دوست داشته است در مراسم تشییع او خوانده شود با دست خط خویش نگاشته است.

فعال، پرکار و پرجنب و جوش بود، کتابخانه محل را خود اداره می کرد و تزیینات مسجد و حسینیه را به مناسبت اعیاد و جشن ها انجام می داد.

در مدرسه به علت تلاش و پشت کاری که داشت در شرکت تعاونی مدرسه عضو گردید.

دوست داشت از دسترنج خویش امرار معاش نماید بدین منظور سخت کار می کرد و از هیچ کاری واهمه نداشت و با کار تفریح می کرد.

با ادعیه کمیل و توسل مأنوس بود، اهل مسجد بود و گاهی اوقات امامت جماعت مسجد را بر عهده می گرفت و در برابر پروردگار اهل خوف و خشیت بود که :

در گوی دوست شوکت شاهی نمی خرنند

اقرار بندگی کن و دعوی چاکری

در عنفوان جوانی مستمندان را دستگیری می کرد و در کارهای عام المنفعه شرکت می جست او از جمله کسانی بوده است که در ساخت مسکن برای فقرا و غسالخانه با جهاد سازندگی همکاری داشته است.

با کودکان مانند مربی کودک بر خورد می کرد و چنین بود که چون: با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد.

بر اساس همین ویژگی علاقه خاصی به برادر زاده های خویش داشت و حتی در نامه هایش به زبان کودکانه آنها مطلب می نوشت .

مصدق آیه و بالوالدین احساناً احترام پدر و مادر خود را نگه می داشت و حتی برای رفع نگرانی آنها همواره نامه می نوشت و آنها را از اضطراب می رهانید .

وقتی در می یابد همه چیز برای پرواز ملکوتی او آماده است و خداوند او را خواهد پذیرفت در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان در جبهه ساعت ۱۰ شب به تاریخ ۱۸/۴/۶۲ از پدر و مادر خود طلب حلالیت می نماید و آخرین نامه که در در تاریخ ۲۴/۴/۶۲ نوشته شده و وصیت نامه خود را به پیوست همین نامه به منزل ارسال می کند. این نامه هفت روز قبل از شهادت خود نوشته است.

وصیت نامه

افتخار بر رزمندگانی که جبهه های نبرد را با مناجات خود عطر آگین نموده اند

به نام الله و یاری کنندگان روح الله وصیت نامه خود را شروع می کنم.

«ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لكن لا تشعرون»

بنام خدای بخشنده مهربان □ کسی را که در راه خدا کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده و جاوید است و لیکن شما این حقیقت را نخواهید یافت
«قرآن کریم آیه ۱۶۹»

با درود فراوان به مهدی موعود (عج) و نایب برحقش امام خمینی و با درود به ملت شهید پرور ایران و سلام به شهدای راه حق آزادی و بندگان شایسته الهی در طول جنگ تحمیلی که با دادن خون سرخ خود این انقلاب را آبیاری کردند و نیز عاشقانه در راه خدا جهاد کردند و همیشه مستضعفان هستند که مورد هجوم مستکبران واقع می شوند و شما نیز می دانید که انسانهای با ایمان همیشه مورد هجوم بدکاران روزگار و دشمنان اسلام در طول تاریخ قرار گرفته اند و بعضی از انسانها نیز اگر خیال کنند که روزی خوشی و خوشگذرانیهای بیهوده فردا در روز قیامت شفا دهنده آنها باشد بفهمند که اینطور نیست و خداوند متعال بندگان صالح و شایسته خود را برای چنین روزی انتخاب می کند تا بتواند واقعاً یک خدمتگزاری برای اسلام باشد شما مردم بدانید که اگر ما و امثال ما شهید شدند نکوید که ما فقط شهید می دهیم و هیچ کاری در این انقلاب هنوز به پیش نرفته بلکه باید برعکس این تفکر را حساب کرد که همانطور رهبر عزیزمان فرموده است کارهای زیادی در این انقلاب صورت گرفته که شما ناظر آن هستید و تمام کارها به یاری خدا به پیش می رود مگر ما از بهشتی و دستغیب و باهنر و رجایی و مدنی و مطهری و صدوقی و امثال روحانیت مبارز کمتر باید باشیم ما نیز باید مثل برادران عزیزمان شهید نعمت الله تهمتن و نصرالله خواسته و غلامرضا احمدی و غلامرضا زنده بودی و و حسین زنده بودی و سید محمد حسینی و شهدای دیگر باشیم و امیدواریم که شهادت نصیب من بگرداند که من عاشق آن می باشم من به دنبال راهی بودم که چطور می توانم دوباره به یاری رزمندگان در جنوب یا غرب پیوندم و خداوند این توفیق را به من داد که دوباره در جبهه ها بر علیه کافران بعثی و مزدوران امریکا و شوروی بجنگم و آنها را تار و مار کنیم و از شما می خواهم که در تمام وقت مخصوصاً بعد از نمازهای یومیه خود دعا برای امام آن زعیم عالیقدرمان نمایید و گوش به فرمان وی باشید و اگر زمانی خدای ناخواسته از وی سرپیچی کنید فاتحه این انقلاب را باید خوانده شود ما که بدخواه خودمان خدمت سربازی را در سپاه بگذرانیم نه بخاطر خوشگذرانی بیهوده و زودگذر بلکه بخاطر مسئولیتهای بیشتر . بدانید که این نهاد تازه تأسیس و وظیفه اش و مسئولیتش از همه ارگانههای دیگر بیشتر است و آنها بودند و خواهند بود که در سنگر ایمان و جهاد شهادت در خط مقدم جبهه بر علیه استکباران و عاملان امریکا و شوروی و دشمنان اسلام می جنگند سینه های خود را سپر کردند و بر علیه دشمن حمله ور شدند و آنان را سرکوب کردند و انشاءالله خواهند کرد چون دست خداوند متعال یاری و یاری کننده مظلومانی که خدا را ستایش می کنند خواهد بود پدر و مادر عزیزم دیگر وقت آن رسیده که به معبودم پیوندم که هر کس بتواند به الله نزدیک شود خدا او را در آغوش می گیرد و امیدوارم که من به شهادت الهی نائل شوم ولی من نمی دانم که کافرین از خدا بی خبر تا کی می خواهند به خود نیایند و در خواب خرگوشی خود بسر ببرند من دعا می کنم برای کسانی که می خواهند رو به اسلام بیاورند ولی ظلم استکباری آنها را نمی گذارند به اسلام عزیز بگردند چون منافع خود و اربابشان را در خطر می بینند و ای کافرین بعثی و جنایتکاران شرق غرب و هواداران آنها از جمله منافقین و دمکرات و کومله دست از این کار ناجوانمردانه خود بکشید که خداوند شما را مورد غضب خودش قرار می دهد و ای مادری که سالها من را نوازش کردی به امید اینکه بتوانم خدمتی برای شما کنم ولی تاکنون نتوانسته آن مسئولیتی که پدر و مادر به گردن فرزند دارد ادا کنم و جبران زحمتهای شما کنم من را حلال کنید که فردا نمی توانم جوابگوی این همه زحمتهای شما خانواده عزیزم بکنم و قدر دانی نیز خیلی مشکل است و خانواده عزیزم خدای نکند که شما گریه کنید که

زحمتهای خودتان به هدر رود بلکه باید برای امام حسین شهید گریه کرد ما که چیزی در مقابل آنها نیستیم و در ضمن کسی را نیز بواسطه نیامدن به مجلس ختم یا فاتحه گلگی نکنید شاید کاری داشته باشند و نتوانند بیایند و از چیزهایی که برایم خریده بودید چه خودتان و چه محمد حسن از آن استفاده کنید و حساب کنید که فرزند

شما هنوز دارد در جبهه با مزدوران صدامی می جنگد و اگر کسی پرسد باید بگویید که رفته کربلا و قدس را آزاد کند .

و در بعد خانواده عزیزم اگر حقوقی داشتم هر ماه به مبلغ ۵۰۰ تومان به جبهه ها بفرستید و این مقدار پولی که در باغک دارم از آن استفاده کنید و پولی که گفتم به جبهه ها بفرستید تا زمانی که جنگ در کار است و به محض پایان جنگ به حساب شماره صد امام واریز کنید تا از آن برای مستمندان استفاده شود و بقیه خودتان استفاده کنید تا شاید خداوند به شما و من توفیق راحتی روح و قلبی آرام در قبر داشته باشم و خاطر جمع باشید که انسان باید بمیرد چه بهتر است که در این راه خیر به شهادت الهی نائل آید و ای ملت شهید پرور ایران مسجدها را خالی نکنید و کاری نکنید که مسجدها خالی شود و خانواده عزیزم شما نیز خیال نکنید که بچه شما تنها شهید شده بلکه اسلام شهدای زیادی در طول تاریخ تا دوران جنگ تحمیلی که رسیده است به فرزند شما □ و شما نیز می توانید شکر گزاری را فراموش نکنید دعای خیر شما بدرقه رزمندگانی باشد که جان خودشان را در کف دست نهاده و برای پیروز شدن مسلمانان بر کافران و مستکبران و امپریالیسم شرق و غرب کوشی می کنند خداوند ا پرچم جمهوری اسلامی ایران را در سراسر جهان اسلامی به اهتزاز در آورد. در ضمن از تمام خویشان و قومان نزدیک و دور و مخصوصا همسایگان محترم طلب حلالیت و نیز طلب مغفرت بطبید .

شعر وصیت : مبادا خویشان را وا گذاریم امام خویش را تنها

گذاریم

ز خون هر شهیدی لاله ای رست مبادا روی لاله پا گذاریم

این دو بیت شعر را بر روی قبرم بنویسید تا یادی باشد از من

من الله التوفیق پاسدار وظیفه محمد جعفر حسین نژاد

خاطرات

خاطراتی از شهید

«آب و غذای پیرزن»

در تاریکی شب متوجه می شدیم در منزل نیست سراغ محمد جعفر را از برادران و دیگر اعضای منزل می گرفتیم، می گفتند از او اطلاعی نداریم که در همین اثنا وارد می شود. متوجه می شدیم که او در آن تاریکی شب با آن جثه کوچکش برای پیرزنی که به تنهایی در محل زندگی می کرد آب و غذا برده است.

«به نقل از برادرش علی حسین نژاد»

«خوشحالی»

تازه صاحب فرزند پسری شده بودم محمد جعفر در کازرون خدمت می کرد به طریقی مطلع شده بود که خداوند به من پسری عطا کرده است. در اولین نامه ای که بعد از این خبر نوشته بودند چنین می نگارند، برادرم علی «آن قدر که من خوشحال شده ام تو خوشحال نشده ای قدمش مبارک باد»

«به نقل از برادرش علی حسین نژاد»

«ایثار»

گرما بود کار کارگری، با تنی چند مشغول کار بودیم محمد جعفر نیز یکی از کارگران بود در کنار ما خواهری نیز مشغول کارگری بود هرکسی سعی می کرد کاری که به او محول شده انجام دهد اما محمد جعفر دو برابر کار می کرد او هم کار خود را انجام می داد و هم به جای خواهری که در کنار ما بود کار می کرد.

«به نقل از عبدالله خدنگپور»

«بوی یار»

بعد از عملیات فتح خرمشهر از محمد جعفر خبری نبود همه اهل منزل ناراحت بودند، نه پیامی نه پیکي نه نامه ای دلها همه مضطرب تا اینکه خبر شهادت نصرالله خواسته منعکس گردید. نصرالله خواسته از دوستان صمیمی محمد جعفر بود، پیکر پاکش بر روی دستهای مردم تشییع می شد که متوجه شدم محمد جعفر از راه رسید و او را در آغوش کشیدم گفته چه خبر است گفته نصرالله خواسته به شهادت رسیده است. بدون اینکه به منزل سربزند به

مراسم تشییع رفت و یار دیرینه خود را بعد از مدتها در آغوش کفن دید و او را
«به نقل از برادرش علی حسین نژاد»
بویید.

«آخرین خبر»

عملیات والفجر ۲ به پایان رسیده بود اما محمد جعفر به منزل بر نگشته بود برای اینکه اطلاعی از او پیدا کنم به هر
کوی و برزن می رفتم به جبهه های جنوب، شمال ، پادگان و هر کجا که لازم بود سرکشی کردم اما هیچگونه خبری از
او بدستم نرسید بیش از بیست روز می گذشت نیمه های شب سکوتش با صدای درب منزل در هم شکست ، سراسیمه
در را باز کردم پسر عمه ام بود او عادت نداشت نیمه شب در منزل ما را به صدا در آورد .

چه خبر ؟ او با صدای لرزان و چشمانی اشکبار چنین گفت محمد جعفر شهید شده است .

«به نقل از برادرش علی حسین نژاد»



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر